

عنايات امام حسين عليه السلام به علما

حجت الاسلام والمسلمين عبدالكريم پاك نيا*

اشاره

به يقين قيام امام حسين عليه السلام، بزرگ‌ترين عنايت آن حضرت به تمام انسان‌هاي آزاده در طول تاريخ محسوب مي‌شود؛ زيرا موجب هدايت معنوي و نجات آن‌ها از گمراهي شد و آن وجود مقدس در اين راه، از تمام هستي اش گذشت؛ چنانکه امام صادق عليه السلام در زيارت اربعين فرمود: «وَبَدَلْ مُهَجَّتَهُ فِيكَ لِيَسْتَقْبَلَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»^۱ حسين عليه السلام جانش را در راه تو بذل و ايتار کرد تا بندگان را از گمراهي نجات دهد». در اين مسير علماء بيش از ديگران به اين نکته آگاهند و با توسل به آن حضرت عليه السلام، شاهد عنايت متقابل امام حسين عليه السلام بوده‌اند. از اين رو يکي از نکات برجسته در سيره علمای شيعه و راز توفيق آنان، همين ارتباط بوده است. اين بزرگان همواره در تمام امور علمي و عملي به در خانه حضرت سيدالشهدا عليه السلام مي‌رفتند و با عنايت و يژه آن حضرت مواجه مي‌شدند. آنان مي‌دانستند که در زيارت حضرت سيدالشهدا عليه السلام چه برکاتي نهفته است؛ چنانکه محدث عظيم الشان جهان تشيع، جعفر بن محمد ابن قولويه رحمه الله در کتاب شريف کامل الزيارات مي‌نويسد: امام باقر عليه السلام فرمود: «أَلُو يَغْلَمُ النَّاسُ مَا فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام مِنَ الْفَضْلِ لَمَاتُوا شَوْقًا»^۲ اگر مردم مي‌دانستند که در زيارت قبر حضرت حسين بن علي عليه السلام چه فضل و ثوابي است (و چه عناياتي به زائر کربلا مي‌شود)، از هيجان شوق و ذوق جان مي‌دادند». در اين مقاله به نمونه‌هايي از عنايت حضرت سيدالشهدا عليه السلام به علماء را به نظاره مي‌نشينيم.

* استاد سطح عالي حوزه علميه قم و مبلغ نخبه دفتر تبليغات اسلامي.

۱. علي بن موسي ابن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲، ص ۵۹۰.

۲. جعفر بن محمد ابن قولويه قمی، کامل الزيارات، ج ۱، ص ۱۴۲.

علامه سید محمد شفیع جاپلقی

یکی از بزرگانی که از عنایات ویژه حضرت سیدالشهدا علیه السلام برخوردار بود، علامه جلیل القدر سید محمد شفیع جاپلقی^۱ است که از ابتدای کودکی تا آخر عمر خود هیچ‌گاه دست خود را از دامان اهل بیت علیهم السلام کوتاه نکرد و همچون کودکی که در مشکلات به دامان مادر پناه می‌برد، این عالم بزرگ نیز به قلعه محکم اهل بیت علیهم السلام مأوی گرفت و در اثر شدت اتصال به خاندان امامت و ولایت، توانست قله‌های ترقی را ببیند و به اعلی درجه علم و دانش تکیه زند. او در کنار کسب علم و دانش، به خودسازی و تهذیب نفس اهمیت بسیار می‌داد که مورد عنایت خاص اهل بیت علیهم السلام قرار می‌گرفت و چنان در روح عرفان و معرفت قرار گرفت که همه صاحب‌نظران او را صاحب نفس قدسی می‌دانند. سید در آثار خود به عنایات ویژه حضرت سیدالشهدا علیه السلام اشاره دارد. ایشان می‌نویسد:

زمانی که به درس اساتید کربلا حاضر شدم، بسیار خود را دور و نا آشنا به مطالب احساس می‌کردم و قادر به جمع‌بندی مطالب درس نبودم و نمی‌توانستم نتیجه نهایی را به دست آورم و فقط جملات متفرقه‌ای را درک می‌کردم. در این مدت بسیار ناراحت بودم. به حرم مطهر رفتم و به بقعه شریفه حضرت حسین علیه السلام متوسل شدم، زیارت نمودم، دعا کردم و کشف علوم سخت و غامض را طلب نمودم. بسیار گریه کردم تا آنکه قلبم شکست. پس وداع کردم و به حجره‌ام بازگشتم و با حال ناراحتی و غم فراوان بعد از مطالعه خوابم برد. در خواب جمال سید المرسلین و خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله را ملاقات نمودم. بسیار نورانی بود و به خدمتش مشرف شدم. به او سلام کردم، جوابم را داد. در نزد او خاضع و خاشع ایستادم و به التماس و التجا افتادم. فرمود: «هر آنچه را که می‌خواهی اجابت می‌کنم». گفتم: ای مولای من، اطلب منک العلم. پس آقا با دست مبارکش به سمت قبه سیدالشهدا علیه السلام اشاره فرمود. بیدار شدم و پس از آن رؤیای صادقه و سرنوشت‌ساز بود که هر گاه به درس حاضر می‌شدم، روز به روز بر فهم و دقت من بیشتر می‌شد تا آنجا که درس استاد «شریف العلمای مازندرانی» را در همان اول سریعاً می‌فهمیدم؛ به طوری که استاد من اجازه اجتهاد و بی‌نیازی از درس داد. غالب مسائل خارج اصول را نزد او قرائت نمودم و تقریرات درس را نوشتم. در آن مدت که به تحصیل مشغول بودم، مخارج زندگی را نداشتم و در کمال سختی زندگی می‌کردم. با این حال هیچ تغییری نکردم و در علاقه و شوق

۱. علامه سید محمد شفیع جاپلقی در روستای جاپلق (در حوالی بروجرد) به دنیا آمد. پدرش عالم جلیل سید علی اکبر جاپلقی، یکی از علمای بزرگ شیعه در قرن سیزدهم هجری بود.

من به درس و مباحثه کم نشد؛ بلکه به شوق من اضافه تر می شد. ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء.^۱

علما و بزرگان در سختی ها و مشکلات راه کمال، با توسل به عنايات حضرات معصومین عليهم السلام به ویژه حضرت سیدالشهدا عليه السلام توانستند قله های علم و ایمان و معرفت را فتح کنند.

آیت الله شیخ عبدالکریم حائری

آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی،^۲ بنیانگذار حوزه علمیه قم دارای خصایص اخلاقی و انسانی و سجایای بسیاری بود. یکی از خصوصیات بارز او شدت ارادتش به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش به ویژه سالار شهیدان حضرت سیدالشهدا عليه السلام بود که زبانزد خاص و عام بود. این ارادت به گونه ای بود که مرحوم حاج شیخ ابراهیم صاحب الزمانی تبریزی که یکی از خوبان بود، از سوی آن جناب دستور داشت همه روزه پیش از آغاز درس فقه آن مرحوم، دقایقی ذکر مصیبت امام حسین عليه السلام کند و آن گاه جناب حائری درس فقه خود را آغاز می کرد.

دهه محرم مجلس سوگواری داشت و خود در روز عاشورا به نشان سوگ امام حسین عليه السلام گیل بر چهره و پیشانی می مالید و جلوی دسته عزاداری علما حرکت می کرد. وقتی از شدت ارادت او به کشتی نجات امت، امام حسین عليه السلام و دلیل آن پرسیدند، گفت: «من هر چه دارم، از آن گرمی است» و آن گاه یکی از کرامت های آن حضرت درباره خودش را به این صورت شرح داد:

هنگامی که در کربلا بودم، شبی در خواب دیدم که فردی به من گفت: «شیخ عبدالکریم! کارهایت را ردیف کن که تا سه روز دیگر از دنیا خواهی رفت». از خواب بیدار شدم و غرق در حیرت گشتم، اما به آن توجه زیادی نکردم. شب سه شنبه بود که این خواب را دیدم. روز سه شنبه

۱. سید محمد شفیع جابلقی، القواعد الشریفة، ج ۱، ص ۲. «... بعد التماسی منه عليه السلام العلم فامرني فی المنام بالتمسك بالقبة الشریفة ففرت بحضور مجلس جمع من العلماء الاعلام...»؛ ر.ک: سید مهدی موسوی، بر آستان خویان (شرح حال علما و فرزندان الیگودرز و ازنا)، ص ۲۱۲.

۲. آیت الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی (۱۲۷۶-۱۳۵۵ق) معروف به آیت الله مؤسس، از مراجع معظم تقلید و بنیانگذار حوزه علمیه قم بود. ایشان سال های طولانی در حوزه علمیه کربلا، سامرا و نجف تحصیل نمود و در سال ۱۳۳۳ق/۱۲۹۳ش برای همیشه به ایران بازگشت. او در ابتدا به اداره حوزه علمیه اراک مشغول شد، اما در سال ۱۳۴۰ق (۱۳۰۱ش) به دعوت عالمان قم، به آن شهر رفت و با شکل دادن به حوزه علمیه قم و بر عهده گرفتن ریاست آن، در قم ماندگار شد. از شاگردان وی می توان به حضرت امام خمینی، آیت الله محمدعلی اراکی، آیت الله گلپایگانی، آیت الله سیدمحمدتقی خوانساری و آیت الله سید احمد خوانساری اشاره کرد که در سال های بعد به مقام مرجعیت رسیدند.

و چهارشنبه را به درس و بحث رفتم و کوشیدم خواب را فراموش کنم و روز پنج‌شنبه که تعطیل بود، با برخی دوستان به باغ معروف سید جواد کلیدار در کربلا رفتیم و پس از گردش و بحث علمی نهار خوردیم و به استراحت پرداختیم. هنوز خوابم نبرده بود که به تدریج تب و لرز شدیدی به من دست داد و به سرعت شدت یافت و کار به جایی رسید که دوستان هر چه عبا و روانداز بود، همه را روی من انداختند؛ اما باز هم می‌لرزیدم و آن‌گاه پس از ساعتی تب سوزانی همه وجودم را فرا گرفت و احساس کردم که حال بسیار وخیم است و با مرگ فاصله‌ای ندارم. از دوستان خواستم که هر چه زودتر مرا به منزل برسانند و آنان نیز وسیله‌ای یافتند و مرا به خانه انتقال دادند و در منزل به حالت احتضار افتادم. کم‌کم علائم و نشانه‌های مرگ از راه رسید و حواس ظاهری رو به خاموشی نهاد و تازه به یاد خواب سه‌شنبه افتادم. در آن حالت بحرانی بودم که دیدم دو نفر وارد اتاق شدند و در دو طرف من قرار گرفتند و ضمن نگاه به یکدیگر گفتند: «پایان زندگی اوست و باید او را قبض روح کرد». من که مرگ را در برابر دیدگانم می‌دیدم، با قلبی سوخته و پر اخلاص به سالار شهیدان توسل جستیم و گفتم: «سرورم! من از مرگ نمی‌هراسم، اما از دست خالی و فراهم نکردن زاد و توشه آخرت بسیار نگرانم. شما را به حرمت مادرت فاطمه علیها السلام شفاعت مرا بکن تا خدا مرگم را به تأخیر اندازد و من کار آخرت را بسازم و آن‌گاه بروم». شگفتا که پس از این توجه قلبی، دیدم فردی وارد شد و به آن دو فرشته گفت: «سیدالشهدا علیها السلام می‌فرماید: شیخ، به ما توسل جسته است و ما شفاعت او را نزد خدا نموده و تقاضا کرده‌ایم که عمر او را طولانی سازد و خدا از سر مهر به ما اجابت فرموده است. او را رها کنید» و آن دو به نشانه اطاعت خضوع کردند و آن‌گاه هر سه با هم صعود کردند. درست در آن لحظات احساس کردم که رو به بهبود بازگشتم. صدای گریه خاندانم را شنیدم و توجه یافتم که به سر و صورت می‌زنند. به طور آهسته خود را حرکت دادم و دیده گشودم، اما دریافتم که چشمانم بسته و بر صورتم پوشش کشیده‌اند. خواستم پایم را حرکت دهم که دیدم دو شصت پایم را نیز بسته‌اند. دستم را برای کنار زدن پوشش از صورتم به آرامی حرکت دادم که دیدم همه ساکت شدند و گفتند: «گریه نکنید. حرکت دارد» و آرام شدند. پوشش از روی من برداشتند و چشمم را گشودند و پاهایم را باز کردند. اشاره کردم که آب بیاورید و آب را به دهانم ریختند. کم‌کم از بستر مرگ برخاستم و نشستیم و به تدریج بهبودی کامل خویش را یافتم و این، به خاطر برکت و عنایت مولایم حسین علیه السلام بود.^۱

۱. حسین کریمی، آینه اسرار، ج ۱، ص ۱۰۵.

آيت الله مجاهدي و عنايت حضرت اباعبدالله عليه السلام

استاد مجاهدي مؤلف كتاب در محضر لاهوتيان مي نويسد: مرحوم پدرم (آيت الله محمد مجاهدي تبريزي) در روزهاي پاياني عمر پربركت خود، حالات روحاني عجيبی داشتند، طوري كه اغلب كاركنان پزشكي بیمارستان جذب ايشان شده بودند و روزي يك ساعت در اتاق پدرم جمع مي شدند و از مطالب نصيحت آميزشان بهره مي بردند. من و آشنايان بعد از ظهر هر روز اجازه داشتيم از ايشان عيادت كنيم و مادرم شبها در بیمارستان مي ماندند. روزي از روزها كه به بیمارستان رفتم، ديدم مادرم بسيار متالم و ناراحت هستند و براي پدرم اظهار نگراني مي كنند. وقتي علت را جويآ شدم، گفتند: «ديشب طبق معمول پرستار آمد و شيشه خون را به يك دست و سرم غذا را به دست ديگر آقا وصل كرد و رفت. معمولاً سه ساعت طول مي كشيده تا خون و سرم تزريقي تمام شود. حدود يك ساعت گذشت و من مشغول تلاوت قرآن بودم. ناگهان تغيير حال عجيبی در آقا پيدا شد. به سرعت از جا برخاستند و در حالي كه از دست ايشان خون جاري بود، به نقطه اي از اتاق خيره شدند و به پهناي صورت اشك مي ريختند و مي گفتند: «السلام عليك يا اباعبدالله! بابي انت و امي يا سیدی و مولای». من كه از ديدن اين وضع شوكه شده بودم و نگران حال آقا بودم، پيش رفتم و سعی كردم ايشان را روی تخت بخوابانم؛ ولي ايشان با دست اشاره كردند كه كاری به كار ايشان نداشته باشم و من به ناچار رفتم و پرستار را صدا كردم تا بيايد و جلوي خونريزي را بگيرد. ساعتی گذشت و حال ايشان به حال عادي برگشت و به من گفتند: «ديگر در اين مواقع مزاحم حال من نشويد. وقتي حضرت سيدالشهدا عليه السلام روحي و ارواح العالمين له الفدا برای عيادت من قدم رنجه مي كنند، من كه نمي توانم مراتب ادب را به جا نياورم. اين حالات اختياري نيست و ممكن است از اين به بعد هم تكرر شود. سعی كنيد از اين پس آرامش خود را حفظ كنيد و نگران حال من نباشيد».

۱. آيت الله محمد مجاهدي تبريزي (سال ۱۳۲۴ - ۱۳۸۰ ه.ق) از فقها و مراجع بزرگ شيعه و مدرس حوزه علميه قم بود. وي به خاطر مجاهدت ها و رشادت هايي كه در ارتباط با مبارزه با دودمان قاجار و استقرار نظام مشروطه در تبريز از خود نشان داد، به «مجاهد» معروف شد. ايشان در نتيجه اعتراض به برنامه هاي ضدديني رضاخان قُلدر، به تبعيد و زندان محكوم شد. در عمر کوتاه ولي بابرکت خود آثار علمي و قلمي ارزشمندی دارد كه متأسفانه هنوز به چاپ نرسيده است و هم اكنون تأليفات او در كتابخانه فرزند ارشدش استاد محمدعلي مجاهدي نگهداري مي شود. حكيم متألّه سيدجلال الدين آشتياني در مورد وي فرمود: «خدا رحمت كند آيت الله مجاهدي را. حوزه درسي ايشان در قم بي نظير بود و خود ايشان دريای موجي از علوم و معارف بودند و من افتخار شاگردی آن عالم بزرگوار را داشته و كفايه را نزد ايشان تلمذ کرده ام. ايشان به تمام معنی متقی و از تظاهر به دور بودند».

روزی من و جمعی از بستگان اطرف تخت مرحوم آقا حلقه زده بودیم. ایشان آن روز مرتب حمد و سوره می‌خواندند و به سمت خاصی می‌دمیدند و می‌فرمودند: «بیش از این مزاحمت ایجاد نکنید. از دست من برای شما کاری ساخته نیست. رهایم کنید». پرسیدم: «آقا! چه کسانی مزاحم شما هستند؟». فرمودند: «من سه دایی داشتم که از مالکان مقتدر منطقه در آذربایجان بودند. مادرم پیش از فوت خودش شش دانگ منطقه زراعی وسیعی را که متعلق به او بود، طی دست‌نوشته‌ای به من بخشید، ولی بعد از درگذشت مادرم، سه برادر او که در دستگاه حکومتی آن روز نفوذ داشتند؛ آن منطقه زارعی را به ناحق تصاحب کردند و حق مسلم مرا نادیده گرفتند و این شد که من یک عمر با فقر و فاقه دست و پنجه نرم کنم. حالا که می‌بینند روزهای پایانی عمر من است، ارواح آنان با حضور در این اتاق از من می‌خواهند که آن‌ها را ببخشم و من هر چه برای آنان حمد و سوره می‌خوانم و طلب مغفرت می‌کنم، می‌گویند که این‌ها برای ما فایده‌ای ندارد و شما باید قلباً از ما راضی باشید و رضایت قلبی من از آنان بعد از چهل سال خون‌جگر خوردن و ساختن و سوختن امکان‌پذیر نیست و آن حالی که لازم این رضایت است، در من پیدا نمی‌شود».^۱

عنایت به مرحوم کافی

شخصی از مبلغ مخلص و مشهور جناب حجة الاسلام و المسلمین شیخ احمد کافی^۲ پرسید: «شما که مجتهد و مرجع تقلید نیستید، پس چرا این قدر معروف هستید؟». مرحوم کافی فرمود: از عنایات حضرت سیدالشهدا^{علیه السلام} است. زمانی از طرف حکومت پهلوی مرا به کرمانشاه تبعید کردند. یک شب مرا در خرابه‌ای گذاشتند و من از وحشت قلبم درد گرفتم. بعد از چند روز به تهران آمدم و آقای فلسفی را دیدم. ایشان حال بنده را پرسیدند. گفتم: «قلبم درد می‌کند». گفت: «اگر می‌خواهی شناسنامه‌ات را بده تا رفقا برایت ویزا بگیرند، برو خارج عمل کن تا قلبت خوب

۱. محمدعلی مجاهدی (پروانه)، در محضر لاهوتیان، ص ۴۴۰-۴۴۱.

۲. روحانی مجاهد و خطیب پرنفوذ مرحوم حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ احمد کافی خراسانی (۱۳۱۵ - ۱۳۵۷ ش)، از سخنرانان پرآوازه و موفق دینی در دوران معاصر به شمار می‌رود. او در طول مدت فعالیت خویش، هزاران نفر را با معارف دینی آشنا کرد. محبوبیت و نفوذ کلمه او به حدی بود که بارها توسط ساواک احضار و بازداشت شد. مرحوم کافی در واپسین روزهای حیات و در پی تحریم چراغانی نیمه‌شعبان توسط امام خمینی (ره)، برنامه‌های مهدیه تهران را به این مناسبت تعطیل کرد و راهی مشهد شد. او در بین راه با تصادفی مشکوک درگذشت. مراسم تشییع پیکر او در تهران و مشهد به صحنه تظاهرات عمومی مردم علیه رژیم شاه مبدل شد.

شود». گفتم: «اگر می‌خواهی ویزای خارج بگیری، بیا یک ویزا بگیر و برویم کربلا پیش طیب اصلی و ارباب کل، آقا سیدالشهدا اباعبدالله الحسین عليه السلام تا شقایم را از آقا و ولی نعمتم بگیرم». ویزا گرفته شد. در کربلا پیش کلیددار حرم آقا امام حسین عليه السلام رفتم و گفتم: «آقا جان! حرم را در چه روزی می‌شوید؟». گفت: «در فلان شب». گفتم: «آقا جان! عطر یا گلایی نیاز هست که با خود بیاورم؟». گفت: «نه! نیاز نیست». من رفتم و آن شب برگشتم. وارد حرم شدم و همان طوری که داشتم حرم را می‌شستم، منقلب شدم و فهمیدم آقا می‌خواهد به بنده عنایت و لطفی کنند. فهمیدم یک چیزهایی می‌خواهند به من بدهند. پریدم ضریح را گرفتم و دادند آنچه را که می‌خواستند بدهند و از آن شب به بعد معروف شدم.^۱

عنايت ویژه به خلیعی موصلی

ابوالحسن جمال‌الدین خلیعی^۲ موصلی حلّی که از پدر و مادر ناصبی و دشمن اهل بیت عليه السلام متولد شده بود، با عنایت حضرت سیدالشهدا عليه السلام به مقامات عالیه نائل آمد تا آنجا که به عنوان شاعری عالم و چیره‌دست در مسیر اهل بیت عليه السلام قرار گرفت. مجموعه اشعاری که از او به یادگار مانده است، فقط مدح و رثای اهل بیت عليه السلام است. او شخصی فاضل، آشنا به فنون گوناگون، دارای بیانی نغز و قوی و شعری رقیق و روان و ساکن حله بود. شهید قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین می‌نویسد:

مادر ابوالحسن خلیعی که ناصبی مذهب بود، نذر کرد اگر دارای فرزند ذکوری شد؛ او را برای راهزنی و قتل کسانی که به زیارت سیدالشهدا عليه السلام می‌روند، بفرستد و چون دارای فرزند شد و به بلوغ رسید، مادرش او را برای نذری که کرده بود فرستاد. وقتی او به نواحی نزدیک کربلا رسید، منتظر آمدن زائران شد؛ ولی خوابش برد و قافله‌ها عبور کردند و گرد و غبار آن‌ها بر او نشست. پس در خواب دید قیامت بر پا شده است و دستور می‌دهند که وی را به طرف جهنم ببرند، ولی آتش به خاطر آن غباری که بر او نشسته است، به وی نمی‌رسد. چون از خواب بیدار شد، از نیت بد خود برگشت و دوستدار اهل بیت عليه السلام و زمانی طولانی ساکن کربلا شد.^۳

۱. علی میرخلف‌زاده، کرامات الحسینیه، ج ۲، ص ۱۶۲.

۲. خلیعی پس از سرودن شعری برای حضرت سیدالشهدا عليه السلام به حرم مطهر آن حضرت رفت و شعرش را خواند و در این هنگام، پرده گرانهای آستان حسینی بر وی افتاد و این پرده خلعت امام حسین عليه السلام برای وی دانسته شد؛ از آن رو لقب خَلعی (خلیعی) را بر وی اطلاق می‌کنند.

۳. مقبره و زیارتگاه جمال‌الدین علی بن عبدالعزیز موصلی، معروف به خَلعی در محله جامعین شهر حله در کشور عراق نزدیک زیارتگاه ابن حماد قرار دارد.

او در آن هنگام دو بیت شعر سرود:

إِذَا شَتَّتَ النِّجَاةَ فَزُرَ حُسَيْنَا
لِكَيْ تَلْقَى الْإِلَهَ قَرِيرَ عَيْنِ
فَإِنَّ التَّارَ لَيْسَ تَمَسُّ جَسْمَا
عَلَيْهِ غِبَارَ زَوَّارِ الْحُسَيْنِ عليه^۱

اگر می خواهی نجات پیدا کنی، حسین علیه را زیارت کن تا خداوند را با چشم روشن ملاقات کنی؛ زیرا آتش به بدنی که غبار زوار حسین علیه بر آن نشسته باشد، آسیب نمی رساند.

فهرست منابع

۱. ابن طاووس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ش.
۲. ابن قولویه قمی، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، قم: دفتر نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.
۳. جابلقی، سید محمد شفیع، القواعد الشریفه، تهران: بی نا، ۱۲۸۰ق.
۴. شوشتری، نورالله بن شریف الدین، مجالس المؤمنین، تهران: نشر اسلامی، ۱۳۹۲ش.
۵. کریمی، حسین، آینه اسرار، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۴ش.
۶. مجاهدی (پروانه). محمدعلی، در محضر لاهوتیان، تهران: نشر لاهوت، ۱۳۸۸ش.
۷. موسوی، سید مهدی، بر آستان خوبان (شرح حال علما و فرزندان الیگودرز و ازنا)، قم: نشر منشور وحی، ۱۳۹۰ش.
۸. میرخلفزاده، علی، کرامات الحسینیة، قم: نشر مهدی یار، ۱۳۸۰ش.

۱. نورالله بن شریف الدین شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۵۵۵.